

رونقی دوباره به تاریخ ببخشید چه بوده است؟

ج: بحران مالی آسیا بیانگر وخیم‌ترین اوضاع در دهه گذشته بود. احتمال می‌رفت که نظریه من توسط این بحران که نشان داد نظام مالی بین‌المللی بسیار ناپایدارتر از آن بوده است که ما می‌پنداشتیم، متزلزل شود. اما اقدامات انجام گرفته توسط خزانه‌داری فدرال، که صرفاً به ساماندهی سیاست پولی مبادرت ورزید، باعث جلوگیری از گسترش بحران شد و به زودی دریافتیم این رویداد چندان که در ابتدای امر گمان می‌رفت، حاد نبوده است. البته ساختار مالی بین‌المللی که در بطن نظام سرمایه‌داری جهانی قرار دارد، هنوز نیز نقائصی دارد؛ با این همه، نامحتمل است که این نارسایی‌ها باعث بحران جهانی سرمایه‌داری شود.

س: نحوه ساماندهی جوامع انسانی در طول اخصار از دگرگونی بازنیاستاده است. پیروزی لیبرال دموکراسی چگونه می‌تواند به این حرکت ملودم پایان دهد؟

ج: این، لزوماً آن چیزی نیست که رخ خواهد داد و منظور من نیز هیچ‌گاه چنین نبوده است. من صرفاً کوشیده‌ام نشان دهم که در شرایط کنونی، راهکارهای نهادی معتبری که به گونه بنیادین، متفاوت از راهکارهای ما باشد و بتواند جامعه‌ای رضایتبخش‌تر از جامعه لیبرال دموکراتیک نو بسازد، وجود ندارد. بی‌شک می‌توان اشکال دیگر سازماندهی جوامع بشری را مشاهده کرد، اما با در نظر گرفتن آرمانهای بشری و نیز ماهیت تکنولوژی، گزینه‌های ما در مورد نهادها، اکنون به کمترین حد ممکن رسیده است.

س: دقیقاً، آیا نبود چنین انتخابی، با اصل دموکراسی سازگار است؟

ج: بی‌گمان لیبرال دموکراسی، پلورالیسم را در خود دارد. یکی از دلایل پیروزی لیبرال دموکراسی، جدا از همه ایندالها، توانایی تغییرپذیری و سازگاری آن با دگرگونی‌هایی است که در عرصه جهانی روی می‌دهد؛ درحالی که نظامهای اقتدارگرا به علت انعطاف‌پذیر نبودن، بسیار آسیب‌پذیرند و این انعطاف‌ناپذیری با

در سال ۱۹۹۲، انتشار کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» نوشته فرانسویس فوکویاما، سروصدای فراوان در جهان به پا کرد. او در این اثر، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظامهای کمونیستی را به معنی پیروزی بی‌چون و چرای لیبرال دموکراسی غربی گرفته و مدعی شده بود که بشر با این دستاورد، به والاترین آرمان خود رسیده و بنابراین «پایان تاریخ» رقم خورده است. اینک پس از گذشت ده سال، او در گفتگو با دو پژوهشگر (مایکل لدین\*\* و بشاتریس لاروش)، ناگزیر از اعترافاتی تلخ درباره نارسایی‌ها و کژی‌های نظام و جامعه مورد پرستش خود و عقب‌نشینی تلویحی از نظریه «پایان تاریخ» شده است.

\*\*\*\*

مایکل لدین و بشاتریس لاروش: در برجسته‌ترین اثرتان نظریه‌ای ارائه کرده‌اید که طبق آن به پایان تاریخ رسیده‌ایم. به عبارت دیگر، از دیدگاه شما پایان جنگ سرد تغییر بنیادین در زندگی بشر به وجود آورد: در پی بی‌اعتباری الگوهای رقیب لیبرالیسم مانند مطلق‌گرایی، فاشیسم و کمونیسم، آرمان لیبرال دموکراسی یکه‌تاز میدان شد؛ یک پیروزی ایدئولوژیک که سرانجام در سراسر کره زمین اشاعه می‌یابد. با در نظر گرفتن همه جوانب و پس از سپری شدن ده سال، آیا تاریخ باز هم آینده‌ای پیدا نکرده است؟

فرانسویس فوکویاما: در واقع شاید در آستانه پویایی تازه‌ای قرار گرفته‌ایم که با پیشرفتهای علمی آغاز شده است. اما با وجود همه مسائل، عصر کنونی تحت حاکمیت آرمان لیبرال دموکراسی قرار دارد، هرچند کشورهای چون عراق و کوبا همچنان در مقاومت در برابر آن پافشاری می‌کنند. در عوض، در مورد قدرتهای بزرگ باید گفت که همه آنها هر یک به گونه‌ای در مسیر لیبرال دموکراسی قرار گرفته‌اند.

س: لزوماً چاپ این کتاب، رویدادهایی که از دیدگاه شما می‌توانسته

## بهترین دنیاها:

### پرده دوم

### گفتگو با

### فرانسویس فوکویاما\*

ترجمه: فرامرزرستی

منبع: مجله سیاست بین‌الملل

○ فوکویاما: لیبرال دموکراسی از نبودِ گوناگونی و پلورالیسم رنج نمی برد و این خسود خطر وارونه‌ای است که آن را تهدید می کند. همه جوامع به حداقلی از «انسجام اجتماعی» نیاز دارند، حال آن که لیبرال دموکراسی لزوماً فاقد «شالوده اخلاق جمعی» برای همه افراد جامعه است؛ چیزی که به صورت کاهش حس همبستگی و اتحاد نمود پیدامی کند.

مهمترین و باشکوهترین جشن غیر مذهبی در ایالات متحده - را توضیح دهد. پاسخ او به پرسش من این بود: «Thanksgiving یعنی هنگامی که سفیدها شروع به کشتار سرخپوستها کردند». در اینجا، دغدغه اصلی، سروسامان دادن دوباره به واقعیت تاریخی و بهبود ذهنیتی است که مردمان بومی از خود دارند. اما من این موضوع را تهاجمی جدی به اسطوره‌های بنیادین جامعه آمریکایی می بینم که اساسی ترین آنها این بوده که: زائران، با اسکان یافتن در آمریکا در پی آزادی مذهبی برآمدند و به آن نیز رسیدند.

س: آیا این خطر وجود ندارد که لیبرالیسم با افراط در فردگرایی باعث نابودی خود گردد؟

ج: این مسئله دقیقاً موضوع یکی از کتابهای من با عنوان «آشفستگی بزرگ» است. من با بازگشت به مفهوم «سرمایه اجتماعی» یعنی توانایی افراد به کار کردن یا همدیگر برای تحقق یافتن اهداف جمعی، با تکیه بر ارزشهای مشترک به بررسی شرایط فرهنگی متقدم بر شکل گیری دموکراسی تمام عیار پرداخته‌ام. قبول دارم که کار سختی است، اما جوامع توانایی زیادی برای تجدید «سرمایه اجتماعی» خود دارند. آنچه باعث به وجود آمدن بحران ارزشها می شود، پیشرفت تکنولوژی است. پیشرفت تکنولوژی بی وقفه به تخریب اصول اخلاقی جامعه می پردازد. جامعه همواره ناگزیر از ایجاد دوباره مجموعه‌ای از هنجارهای هماهنگ با شرایط اقتصادی و تکنولوژی جدید است. همچنین، در سی یا چهل سال گذشته، مجموعه جهان غرب، متحمل دگرگونی‌هایی در زمینه خانواده، جنسیت و نظم عمومی بوده است. بویژه مردان شاهد به هم خوردن تعادل زندگی‌شان بوده‌اند. از انقلابات اخلاقی تعیین کننده در عصر حاضر، مسئولیت گریزی مرد در قبال خانواده‌اش می باشد. پیدایش قرصهای ضدبارداری و افزایش درآمد زنان، بویژه مردها را برانگیخته که به مسئولیتهای خود تن در ندهند. پیش از این، مرد مسئول گذران زندگی خانواده خود بود. امروزه این کار بر عهده سازمان تأمین اجتماعی، بویژه در مورد زنان بی سرپرست است. اما این کار سنجیده

گذشت زمان افزایش می یابد. مسلم است که لیبرال دموکراسی از سازگاری بسیار چشمگیری بهره مند است. لیبرال دموکراسی از نبود گوناگونی و پلورالیسم رنج نمی برد و این خود خطر وارونه‌ای است که آن را تهدید می کند. همه جوامع به حداقلی از انسجام اجتماعی نیاز دارند، حال آن که لیبرال دموکراسی لزوماً فاقد شالوده اخلاق جمعی برای همه افراد جامعه است؛ چیزی که به صورت کاهش حس همبستگی و اتحاد نمود پیدا می کند. به نظر من مسئله اساسی در این هفته است.

س: آیا می توانید قری دقیقتر به تشریح مسئله پردازید؟

ج: این موضوع، برای مثال، در زمینه زبانشناسی آشکار است: در اروپا اختلاط فرهنگی حاصل از مهاجرت، ارزشهایی چون کاربرد زبان واحد در کشوری خاص را که گمان می رفت نهادینه شده است، تضعیف نمود. در ایالات متحده، ایالت‌هایی مانند کالیفرنیا و آریزونا تصمیم به حذف دوزبانی در مدارس گرفته‌اند. من با این اقدام بسیار موافقم، زیرا یک فرهنگ بایستی بر اساس شالوده‌های مشترک برای همه شکل گیرد و زبان بهترین پیوند دهنده ممکن محسوب می شود.

البته انکار نمی کنم که هدف از نظام آموزشی دوزبانه تسهیل سازگاری مهاجران، بویژه مهاجران اسپانیایی زبان با محیطی انگلیسی زبان است، اما با گذشت زمان، این رویکرد به مانعی در برابر همگون سازی بدل می شود.

عموماً در نظامهای آموزشی آمریکایی، سیاست زبانی و سیاست چندفرهنگی مخاطره آمیزی در پیش گرفته شده است. بین سالهای آغازین سده بیستم و سده بیستویکم، از رویکرد «همگون سازی» به رویکردی «چندفرهنگی» تغییر جهت داده شده است. مسئله این است که برنامه‌های آموزشی «چند فرهنگی» اغلب تهدیدی برای تمدن غربی و اسطوره‌های بنیادین جمهوری آمریکا به حساب می آید. داستانی که برایتان نقل می کنم، شاهدی بر این ادعاست: هنگامی که دخترم به مهد کودک می رفت، از او خواستم معنی Thanksgiving -

داشت که در این دو مورد دخالت ایالات متحده پس از تأخیر بسیار و پس از طرح شروط مختلفی از جمله: نمی‌خواهیم متحمل تلفات انسانی شویم و هزینه‌های زیادی بپردازیم و... صورت گرفت. تجارب سالهای اخیر نشانگر کاهش محسوس تمایل ایالات متحده برای حفظ هژمونی خود با توسل به اقدامات نظامی است.

س: درحالی که شاهد عینیت یافتن دموکراسی بازار هستیم، ایالات متحده از رعایت نکردن برخی از اصول اعلام شده از جمله در زمینه بازرگانی پروا ندارد. از این موضوع چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

ج: هنگامی که مسئله میادلات بازرگانی پیش می‌آید، هیچ کشوری در جهان نیست که با این مسئله با ریا و تزویر برخورد نکند. همه کشورها می‌خواهند آزادانه به بازارهای جهانی دست یابند، و برخی از آنها بیشتر از دیگران. فراموش نکنیم که همه کشورها باید از منافع سیاسی خود، که معمولاً اهمیت زیادی دارد، دفاع کنند. در این مورد ایالات متحده تفاوتی با دیگر کشورها ندارد. گرچه از لحاظ تاریخی ایالات متحده نقش چشمگیری در پیشبرد اندیشه تجارت آزاد داشته است، اما خود آمریکاییها اغلب این اصل را رعایت نمی‌کنند. در دوران کلینتون، طی سه سال، کنگره در دو مورد لایحه «مذاکرات سریع بازرگانی» را رد کرد.

همچنین، می‌بینیم ایالات متحده تحرک سیاسی چشمگیری در جهت اصلاح نظام مالی بین‌المللی از خود نشان نمی‌دهد.

س: نقطه ابهام دیگر این است که ایالات متحده خود را مدافع حقوق بشر می‌داند، اما هنگامی که نوبت به تصویب برخی معاهدات بین‌المللی می‌رسد، خود را کنار می‌کشد.

ایالات متحده آشکارا با پیمان منع کاربرد مینهای ضد نفر و تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی مخالف است. آیا این قدرت آمریکا نمی‌خواهد دقیقاً با دیگر کشورها برابر باشد؟

ج: در مورد دادگاه کیفری بین‌المللی و دیگر مکانیسم‌هایی از این دست، ایالات متحده بیش از

نیست. لازم است که ارزشهای اخلاقی را از تو سامان دهیم و از ازدواج و خانواده سنتی حمایت کنیم. بی‌شک بازگشت به گذشته امکانپذیر نیست، اما باید به مسئولیت‌گریزی پایان دهیم و به آینده فرزندانمان بیندیشیم. شاید دوران گذار آرامی را پشت سر گذاریم و سرانجام با داده‌های تازه جامعه فراصنعتی سازگار شویم.

س: چنین می‌نماید که شما در آثارتان بر این باورید که هژمونی آمریکایی ارتباط تنگاتنگی با «پایان تاریخ» دارد. بر گسهای برنده‌ای که ایالات متحده برای حفظ برتری خود می‌تواند روی آنها حساب کند، کدام است؟

ج: بی‌گمان بسته به این که در اروپا یا آمریکا باشیم، برداشتهای متفاوتی از این مفهوم خواهیم داشت. موضع هژمونیک ایالات متحده، برخاسته از ویژگی الگوی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشور است. بدین‌سان، درست نیست که «برتری» آمریکا را با «برتری» امپراتوریهای قدیمی که اولویت اساسی در نظر آنها تثبیت قدرت سیاسی بود، مقایسه کنیم. ایالات متحده با برگزیدن الگوی لیبرال به پیشرفتی تحسین‌انگیز در زمینه فن‌آوریهای اطلاعاتی و تولیدی دست یافت؛ پیشرفتی که آغازگر دوران رشدی شگفت‌انگیز بود که در ده سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم. چنان که کسی بخواهد برای تبیین این توانایی از «کندوکاو هژمونیک» سخن بگوید، اشکالی نمی‌بینم. اما بار دیگر باید یادآور شوم که سلطه، هدفی نیست که واشنگتن دنبال کند.

ایالات متحده تا کجا باید برای حفظ جای برتر خود در صحنه سیاست بین‌الملل پیش رود؟ این خود مسئله‌ای است که باعث دو دستگی آمریکاییها شده است. بی‌گمان آمریکاییها می‌خواهند همه از الگوی آنان پیروی کنند؛ اما برای رسیدن به این منظور حاضر به فدا کردن همه چیز نیستند. برای مثال، مایل به تسهیل گذار روسیه به دموکراسی و اقتصاد بازار به هر قیمت، نیستند. از نظر من، ایالات متحده هنگامی که لزوم حل مسائل مرتبط با نظم جهانی احساس می‌شود، بیشتر از اروپا ابتکار عمل را در دست می‌گیرد، مثل مورد کوزوو و بوسنی؛ اما باید توجه

○ فوکویاما: لازم است ارزشهای اخلاقی را از نو سامان دهیم و از ازدواج و خانواده سنتی حمایت کنیم. بی‌گمان، بازگشت به گذشته امکان‌پذیر نیست، اما باید به مسئولیت‌گریزی پایان دهیم و به آینده فرزندانمان بیندیشیم.

بریتانیا نگران حاکمیت خود است. اما متوجه نمی‌شوم چگونه می‌توان میان این مسائل و نقش محوری ایالات متحده از تباطی برقرار کرد. من به نوبه خود معتقد نیستم که تعدد هنجارهای قضایی بین‌المللی، لزوماً چیز خوبی باشد. در واقع همه چیز به ماهیت این هنجارها و چگونگی نظارت بر کاربرد آنها بستگی دارد.

س: یعنی؟

ج: برخی منتهای حقوقی، مسئله‌ساز است زیرا برداشتی بسیار اروپایی از حقوق بشر در این گونه متنها وجود دارد که از حقوق موسوم به «نسل اول» مانند آزادی مذهب، بیان و... که از طرف اعلامیه حقوق (Bill of Rights) حمایت می‌شود، فراتر می‌رود. قانونگذاران اروپایی فهرست بلندی از قوانین زیانبار اقتصادی تنظیم کرده‌اند که به دلایل پیش گفته مورد احترام آمریکاییها نیست. در نتیجه، مسئله حقوق بشر پیش می‌آید. می‌دانید که ایالات متحده از تصویب معاهده ۱۹۶۶ مربوط به حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سر باز می‌زند. این کار کاملاً موجه است زیرا این معاهده در برگیرنده مواردی غیر ضروری مانند «دو هفته مرخصی با حقوق برای همه» است.

بیشتر کشورهای اروپایی به ما می‌گویند: «برای امضای معاهده منتظر چه هستید؟ عجله کنید؛ به هر صورت هیچ کشوری توجهی به آن نمی‌کند». اما حقوق بین‌الملل جدی‌تر از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت. چرا باید قوانینی به وجود آوریم که اجرایشان غیرممکن است؟

س: آیا فرضیه حرکت به سوی جهان چند قطبی که مورد نظر بسیاری از همپیمانان بزرگ آمریکا است، از نظر شما پذیرفتنی است؟

ج: بی‌گمان ایالات متحده هم‌اکنون تنها ابرقدرت صحنه جهانی است و در کوتاه مدت نیز تنها ابرقدرت باقی خواهد ماند. احتمالاً اتحادیه اروپا روند یکپارچگی خود را ادامه خواهد داد؛ اما با توجه به چشم‌انداز اسفباری که این اتحادیه در بالکان از خود نشان داد، به نظر من بسیار نامحتمل است که اتحادیه اروپا بتواند ایفاگر نقش تراز اول

در صحنه بین‌المللی باشد. با این حال ایفای نقش تراز اول از سوی اروپا در صحنه بین‌المللی برای من ناخوشایند نیست. مضافاً این که در طول جنگ کوزوو ایالات متحده مایل بود اروپا وظیفه فرماندهی را به دست گیرد؛ چیزی که از بار مسئولیت آمریکاییها می‌کاست. روسیه نیز به نوبه خود، خارج از گود قرار دارد و به این زودبها نیز کمر راست نخواهد کرد. در مورد چین باید گفت که این کشور تنها نامزد جدی مقام ابرقدرتی است. اما این کشور نیز در سایه مشکلات متعدد داخلی که باعث کاهش توان اثرگذاری آن خواهد شد، تضعیف شده است. فشرده سخن اینکه ابرقدرت آمریکا روزهای خوشی پیش رو دارد.

س: پیدایش یورو و گسترش آتی اتحادیه اروپایی خطر تشدید تنشها بین کشورهای دوسوی آتلانتیک را در پی نخواهد داشت؟

ج: پرسش بجایی است. طی این سالها، ایالات متحده شاهد تیرگی روابط خود با اروپا بوده است. این تیرگی روابط نه تنها با فرانسه که با آلمان و دیگر کشورهای اروپایی نیز بوده است. در ایتالیا که سالهای منمادی یکی از نزدیکترین متحدان ما بود، دامنه انتقادات از آمریکا فزونی یافته است. مطمئن باشید هر بار که محکوم به مرگی در آمریکا اعدام شود درم راه‌پیمایی خواهد شد. خوانندگان مجله «سیاست بین‌الملل» می‌دانند در فرانسه کتاهاهای زیادی در مخالفت جدی با ایالات متحده، رویکردهای تجاری و فرهنگ مردمی آن چاپ می‌شود.

گمان نمی‌کنم این موارد نتیجه پیدایش یورو یا گسترش اتحادیه اروپا باشد. برخی کشورها معتقدند که ایالات متحده، اتحادیه اروپا را تهدیدی برای خود تلقی می‌کند. اما حقیقت این است که ایالات متحده اعتنای چندانی به اروپا ندارد. اتخاذ اقدامات متعدد سیاسی نیز که از جانب اروپاییها بسیار نابجا تلقی می‌شود به همین علت است. منظور من سیاستهای ما در قبال کوبا، ایران یا کشورهای بالکان و تحریم عراق، تدابیر اتخاذ شده برای جلوگیری از گسترش موشکهای هسته‌ای یا حتی طرز برخورد با مسئله حقوق بشر است. اینها مواردی است که ایالات متحده منافع حیاتی و مشروعی در آنها دارد. اما شاید ما

○ فوکویاما: آنچه باعث به وجود آمدن بحران ارزشها می‌شود، پیشرفت تکنولوژی است. پیشرفت تکنولوژی بی‌وقسفه به تخریب اصول اخلاقی جامعه می‌پردازد. جامعه همواره ناگزیر از ایجاد دوباره مجموعه‌ای از هنجارهای هماهنگ با شرایط اقتصادی و تکنولوژیک جدید است.

در همه کشورهای هیچ گونه منافاتی با تنوع فرهنگی ندارد.

شیوه‌های سامان‌دهی نظام اقتصادی سرمایه‌داری و دولتهای مختلف بسیار متنوع است. (امر اجتماعی در اروپا از جایگاه برتری نسبت به ایالات متحده برخوردار است) و جوامع از ابعاد مختلف با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند. طبیعتاً جهانی شدن موجب پدید آمدن آشکال بخصوصی از همگن‌سازی فرهنگی شده است؛ زیرا تکنولوژیهای اطلاع‌رسانی، انتشار جهانی اطلاعات و آگاهیه‌ها را تسریع می‌کند. اما همین تکنولوژیها باعث گسترش اعجاب‌انگیز خُرده فرهنگها یا فرهنگهایی می‌شود که در بطن یکی از همین جوامع سخت تخصصی شده وجود دارد. گسترش اینترنت، نمونه بارزی در این مورد است که باعث شکوفایی گروههای مشترک‌المنافع در همه زمینها شده است.

س: در برخی کشورها مانند شیلی در زمان پینوشه، یک رژیم اقتدارگرا، معمولاً بیش از یک دموکراسی تک‌گرا برای توسعه اقتصادی مناسب است. آیا این امکان وجود دارد که روزی سرمایه‌داری و دموکراسی تک‌گرا رفیقان نیمه راه شوند؟  
ج: بعید نیست که یک رژیم سرمایه‌داری غیردموکراتیک در اوایل شکل‌گیری، نتایج نسبتاً رضایتبخشی به دست آورد. اما اغلب مشاهده می‌شود افزایش درآمد سرانه باعث دموکراتیزه شدن حیات سیاسی می‌گردد. توسعه اقتصادی عاملی ضروری برای دموکراتیزه شدن است. تصدیق می‌کنم که ما به «پایان تاریخ» رسیده‌ایم زیرا توسعه اقتصادی، دموکراتیزه شدن را در پی دارد.

س: شاید، اما اگر مورد چین را بررسی کنیم، «اقتصاد بازار چینی» با هیچ نشانه‌ای از اصلاحات اقتصادی همراه نیست. دولتمردان اغلب با تحریک احساسات ناسیونالیستی مردم، سعی در کسب مشروعیت دارند.

ج: این رژیم در درازمدت قادر به ادامه حیات نیست. در کشوری معین، همین که تولید ناخالص داخلی سرانه از ۶۰۰۰ دلار تجاوز کرد

حساسیت زیادی از خود نشان می‌دهیم. دولت کلینتون، بی‌شک با تخریب روابط ما و اروپا سرمایه‌داری کلانی را هدر داد. اما ساختار اروپایی نباید آثار زیانباری بر روابطمان بگذارد، مگر این که اتحادیه اروپایی به تدابیر حمایتی روی برد. شک ندارم که دولت جدید بوش به فکر رفع تنشهای کنونی خواهد بود.

س: آیا اختلاف‌نظرهایی که در مورد برخی موضوعات آمریکا و اروپا را در دورو قرار می‌دهد ما را به سخن گفتن از آزمونهای متضاد غربی سوق نمی‌دهد؟

ج: من طرفدار تعریفی وسیع از غرب هستم. نمی‌توان انکار کرد که اختلافات مهمی بین آمریکا و اروپا بویژه در مورد نقش دولت در اجتماع وجود دارد، اما در واقع بحث بر سر میزان دخالت دولت است. دموکراسیهای پیشگام (اروپایی) بر این باورند که همه دولتها باید شکل خاصی از تأمین اجتماعی بوجود آورند. قبول دارم که اروپاییها نسبت به آمریکاییها حمایتهای اجتماعی بیشتری مطالبه می‌کنند. اما هیچ‌گونه اختلاف اساسی در اینجا نمی‌توان مشاهده کرد. آمریکاییها به دلایل فرهنگی بین آزادی و برابری، اولی را برگزیده‌اند؛ در حالی که اروپاییها برعکس عمل کرده‌اند و اولویت را به برابری داده‌اند. اختلافات بیشتر بر سر مسائلی مانند مشاجرات خانوادگی یا اختلاف در انتخاب بهترین روش برای دستیابی به ایدئالهایی است که هیچ‌کس حاضر به چشم‌پوشی از آنها نیست.

س: آیا یکسان‌سازی شیوه‌های زندگی با تأکید بر الگوی غربی و بویژه آمریکایی، به معنی فقر تنوع فرهنگی نیست؟

ج: باید بین تنوع فرهنگی از یک سو و تنوع نهادی از سوی دیگر تمایز قائل شد. هنگامی که از «پایان تاریخ» حرف می‌زنم، می‌خواهم بگویم اختلاف نهادی رنگ خواهد باخت و در این زمان است که دموکراسی سهم مشترک بشریت خواهد بود؛ هرکس به حقوق فردی خود خواهد رسید و بر اساس قواعد اقتصاد بازار زندگی خواهد کرد. این است آن تحولی که نزدیک به ده سال است می‌خواهم به ترسیم آن بپردازم؛ و این راهی است که ما برگزیده‌ایم. اما شباهت چارچوبهای نهادی

○ فوکویاما: در نظامهای آموزشی آمریکایی، سیاست‌زبانی و سیاست چندفرهنگی مخاطره‌آمیزی در پیش گرفته شده است. برنامه‌های آموزشی «چند فرهنگی»، اغلب تهدیدی برای تمدن غربی و اسطوره‌های بنیادین جمهوری آمریکا به شمار می‌رود.

می‌انجامد: بدین گونه که کسانی که می‌خواهند در برابر جهانی شدن بایستند، به هویت فرهنگی خود روی آور می‌شوند. من از این واکنش نسبت به جهانی شدن که در سالهای آینده در مرکز منازعات سیاسی قرار خواهد گرفت، شگفت‌زده نیستم، بویژه در جوامع دموکراتیک که افراد حق انتخاب دارند.

س: مثل نمونه اتریش که حزب راست‌گرای افراطی FPÖ در جریان انتخابات قانونگذاری اخیر، قدرت را در دست گرفت؟

ج: مسئله مهاجرت بویژه در برخی کشورهای اروپایی مانند اتریش و آلمان به عامل فزاینده تنش تبدیل خواهد شد. از دیرباز مسئله هویت قومی برای آلمانیها بیش از دیگر ملت‌های اروپایی مشکل‌آفرین بوده است. در اروپا، در نتیجه کاهش زاد و ولد، مشکلات مرتبط با مهاجرت تشدید خواهد شد. زیرا دولت‌ها به منظور جلوگیری از کاهش جمعیت، با ورود انبوه مردمانی از دیگر کشورهای جهان و دیگر اقوام فرهنگی موافقت خواهند کرد. بنابراین، لازم خواهد بود که سیاست‌های همگون‌سازانه‌ای در پیش گرفته شود. هر چند این مسئله تنها در مورد اتریش مصداق پیدا نمی‌کند، در عین حال همین نکته توضیح دهنده رویدادهای اخیر در آن کشور است.

در بیشتر کشورهای انگلیسی زبان و نیز تا حدی در فرانسه، تعریف شهروندی برخلاف آنچه در جاهای دیگر (آلمان، ژاپن و...) می‌بینیم، به خاستگاه قومی وابسته نیست. رویدادها، در این مورد گویاست: آیا می‌بایست منتظر سال ۱۹۹۹ بمانیم تا آلمان قانون اساسی خود را عوض کند و به ترک‌ها اجازه دهد تابعیت آلمانی کسب کنند؟ در شرایط کنونی چنان که می‌دانید کشورهای گروه اول، که قبلاً ذکر کردم در اولویت هستند (ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه).

س: آیا ناسیونالیسم می‌تواند لیبرال دموکراسی را با خطر مواجه سازد؟

ج: گمان نمی‌کنم. در سالهای آغازین دهه ۹۰ بیشتر نگران این مسئله بودیم، اما ترس ما بسیار اغراق‌آمیز بود.

این کشور به نقطه گسست می‌رسد. به استثنای سنگاپور و هنگ کنگ، هیچ کشوری را نمی‌توان یافت که به این حد از شکوفایی اقتصادی رسیده باشد و بتواند نظام اقتدارگرای خود را حفظ کند. چین در حال حاضر از این میزان رونق اقتصادی دور است؛ اما اطمینان دارم به محض این که چین به این میزان از درآمد سرانه دست یابد به کشوری دموکراتیک تبدیل خواهد شد.

نظام سیاسی چین مطلقاً با نوع جامعه‌ای که در این کشور پدید آمده است همخوانی ندارد. تنوع زیاد، بویایی نیرومند و دگرگوتهای اجتماعی ژرف از ویژگیهای بارز جامعه چین است. آگاهیها افزایش یافته و تنشها آشکار شده است: هر هفته خبر از شورش جدید یا قیام دهقانان یا کارگران می‌رسد. اما چگونه تحولات اجتماعی-اقتصادی شتابان و ژرفی که در چین روی داده است، در زمینه سیاسی آثار بنیادین نداشته است؟ دیکتاتوری متمرکز حزب کمونیست در کشوری که حرکت در مسیر دموکراسی را آغاز کرده است، کار کردی نخواهد داشت. به همین علت بسیار خوشبینم و معتقدم که چین کمونیست و واحدی که می‌شناسیم تنها تا ده سال دیگر وجود خواهد داشت.

س: آیا به سربرآوردن جمهوری مردمی می‌اندیشید؟

ج: این امکان نیز وجود دارد. چین برخلاف اتحاد شوروی پیشین دستخوش اختلافات قومی و ناسیونالیستی نیست. با این همه، اختلاف در زمینه توسعه اقتصادی و تفاوت‌های فرهنگی به دشمنی‌های دامنه‌دار بین مناطق مختلف خواهد انجامید؛ چیزی که به گونه اجتناب‌ناپذیر عامل بروز تنش در یک دولت یکپارچه نیز خواهد بود.

س: در دهکده جهانی، جوامعی که براساس معیارهای ملی، مذهبی یا قومی از هم متمایز می‌شوند، بیش از پیش رودررو قرار می‌گیرند و بین آنها فاصله می‌افتد. چگونه همزیستی دو گرایش، یعنی گرایش به «جهانی شدن» و گرایش به «هویت‌یابی» را توجیه می‌کنید؟

ج: در واقع این دو گرایش ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. جهانی شدن به یکپارچگی

○ فوکویاما: هنگامی که مسئله مبادلات بازرگانی پیش می‌آید، هیچ کشوری در جهان نیست که با این مسئله با ریا و تزویر برخورد نکند. در این مورد، ایالات متحده تفاوتی با دیگر کشورها ندارد. گرچه از لحاظ تاریخی ایالات متحده نقش چشمگیری در پیشبرد اندیشه تجارت آزاد داشته است، اما خود آمریکایی‌ها اغلب این اصل را رعایت نمی‌کنند.

س: واکنش شما در برابر اعتراضاتی که در دسامبر ۱۹۹۹ در سیاتل بر ضد تجارت جهانی صورت پذیرفت، چه بود؟

ج: پس از سقوط دیوار برلین، پرسش اساسی جنبش چپ این نبود که خود را فدای چه آرمانی می‌تواند بکند؟ و سرانجام توانست دشمن تازه‌ای برای خود بیابد: جهانی شدن؛ آنچه از نظر اهداف سنتی چپ، پوچ و بیهوده بود. علت این امر بیشتر به روانشناسی مربوط می‌شود تا به ملاحظات منطقی سیاسی.

بی‌گمان شکاف میان دارا و ندار که در اروپا به صورت افزایش تعداد بیکاران درازمدت نمود یافته، زیاد شده است. اما ذکر این نکته لازم است که مشکلاتی که گریبانگیر بیکاران در کشورهای «شمال» است، برعکس باعث بهبود چشمگیر شرایط در جهان سوم شده است، به گونه‌ای که کارگران غیر ماهر کشورهای فقیر شاهد افزایش سطح زندگی خود بوده‌اند.

سندیکالیست‌ها در سیاتل حق داشتند بر ضد جهانی شدن که موقعیت آنها را آسیب‌پذیر ساخته است، اعتراض کنند. من واکنش اعتراض آمیز کسی را که شغلش به هند یا مالزی منتقل شده است، محکوم نمی‌کنم. اما چنانچه موقعیت خود را در فرایند جهانی شدن دریابیم هیچ کس قربانی بی‌عدالتی نخواهد شد زیرا مشکلات هنگامی آشکار می‌شود که کشوری خود را جدا از دیگر کشورها قلمداد کند.

اما در مورد کسانی که در سیاتل ادعا می‌کردند به نام فقرای جهان حرف می‌زنند باید گفت تنها از تدابیر سیاسی حمایتی پشتیبانی می‌کردند که نتیجه عمده آن وخیم‌تر شدن سرنوشته فقیرترین افراد است. اگر کشورهای فقیر در کنار مخالفان جهانی شدن قرار نمی‌گیرند، تصادفی نیست. آنها نیک می‌دانند که جهانی شدن منجر به اشتغالزایی و بهبود درآمد و شرایط زندگی در آن کشورها می‌شود. کوتاه سخن آنکه جهانی شدن در این کشورها ارائه‌کننده راهکار برای خروج از فقر است. در واقع، سندیکاها تنها بیسانگر منافع کارگران غیر ماهر کشورهای ثروتمند هستند؛ پس منافع آنها جدا از منافع همستایانشان در کشورهای فقیر است.

س: صحنه بین‌الملل از این پس شاهد حضور بازیگران جدید سیاسی، از شرکت‌های چند ملیتی گرفته تا سازمانهای غیردولتی مدافع حقوق بشر، خواهد بود. عامل این دگرگونی را در چه می‌بینید؟

ج: این امر کاملاً طبیعی است. لیبرال دموکراسی، در میان دیگر موانع، به مانع زیر برمی‌خورد؛ نهادهایی که در کشورهای مختلف ایجاد کرده، جایگاه واقعی خود را در صحنه بین‌الملل پیدا نمی‌کنند. کمتر مؤسسات جهانی هستند که هم دموکراتیک و هم مشروع باشند و هم با اقبال زیادی روبه‌رو شوند. فعالیت رو به رشد سازمانهای غیردولتی (NGOs) و مجموعه جامعه مدنی جهانی، با احساس نیاز به پر کردن این خلأ توجیه می‌شود. این امر، بی‌شک یکی از بزرگترین چالشهای جهان فردا خواهد بود. مسئله اصلی دانستن این نکته است که چگونه می‌توان نهادهای جدیدی به وجود آورد که به ما اجازه دهد موکراسی را در سطح بین‌المللی گسترش دهیم.

س: آیا سازمان ملل متحد می‌تواند نقشی در این زمینه بازی کند؟

ج: به نظر من سازمان ملل در این زمینه بسیار ناکارآمد و بی‌اثر است. بهتر است اختیارات یک نهاد اقتصادی مثل سازمان تجارت جهانی را افزایش دهیم.

س: در آغاز این گفتگو اظهار داشتید که از

این پس، مسوئور تاریخ می‌تواند دوباره به حرکت درآید. به چه می‌اندیشید؟

ج: به نوآوریهای علمی و تکنولوژیک. اگر از این زاویه به تاریخ نگاه کنیم، شاید تاریخ پایان نیافته است. کشفیات شگفت‌انگیزی که در زمینه بیوتکنولوژی تحقق یافته برای اثبات این ادعا کافی است.

چرا سده بیستم با پیروزی لیبرال دموکراسی پایان یافت؟ بعد استراتژیک جنگ سرد را کنار بگذاریم؛ غرب در جنگ سرد به این علت پیروز شد که آرمانشهرهایی که ادعا می‌کردند انسان را دگرگون خواهند کرد ناکام ماندند. جنبش‌های توده‌ای که پیش از سده بیستم ناشناخته بودند مفهوم «انسان نو» را مطرح کردند که ساخته دست

○ فوکویاما: برخی کشورها معتقدند که ایالات متحده، اتحادیه اروپا را تهدیدی برای خود می‌داند. اما حقیقت این است که ایالات متحده اعتنای چندانی به اروپا ندارد. اقدامات متعدد سیاسی ما نیز که از جانب اروپاییان بسیار ناپجانتلقی می‌شود، به همین علت است.

دهیم. اما از شما چه پنهان که نسبت به موفقیت چنین پروژه‌ای بسیار بدبین هستیم. برای اینکه این گونه کارها بتواند اثربخش باشد، لزوماً باید در سطح بین‌المللی کاربرد داشته باشد؛ دقیقاً چیزی که انجام یافتن آن بسیار دشوار است.

س: در کتاب «پایان تاریخ»، شما چون يك «مريض خوشبین علاج ناپذیر» به نظر می‌رسید. آیا بدبینی در حال چیرگی بر شما نیست؟

ج: هیچ فرضیه‌ای جلوی مصیبت‌ها نخواهد گرفت. بی‌شک تکنولوژی‌ها یکی از اساسی‌ترین عوامل بی‌ثباتی کنونی است. و من منکر آن نیستم که بیوتکنولوژی‌ها نتایج شومی برای زندگی به همراه خواهد داشت. من از خود نمی‌پرسم که خوشبینم یا بدبین؛ از دیدن پیشرفت جهان خوشحال می‌شوم، سپس می‌کوشم از این سیر دنیا نتایجی بگیرم.

### یادداشت‌ها:

- \* سیاست‌شناس در دانشگاه جرج میسون (ویرجینیا) و نویسنده کتاب پایان تاریخ و واپسین انسان (۱۹۹۲).
- \*\* عضو مؤسسه آمریکایی کارپردازی و نویسنده کتاب توکویل در شخصیت آمریکایی (۲۰۰۰).

کمونیسم یا فاشیسم بود. جهانیان همه دریافتند که سیاست‌هایی که هدف آن تغییر بنیادین سرشت بشری است، بسیار مخاطره‌انگیز است. اما برعکس، دموکراسی بر این فرضیه تکیه دارد که به گفته جفرسون «همه انسانها برابر آفریده شده‌اند»، و مخالف هر عملی است که بخواهد سرشت انسان را تغییر دهد.

س: بیوتکنولوژی هم این بنای زیبارا متزلزل می‌کند.

ج: بی‌گمان کشفیات در زمینه ژنتیک تفاوت‌های بنیادین انسانها را از حیث تواناییهای فیزیکی و بهره‌هوشی ثابت کرده است. این کشفیات نشانگر نوعی نابرابری طبیعی است. وانگهی، با بیشتر شدن آگاهیهایمان در مورد کارکرد مغز، امکان نظارت اجتماعی گسترده‌تر از آنچه تاکنون قادر به آن بودیم، به دست خواهیم آورد. نتایج سیاسی این یافته‌ها را که در حقیقت در نقطه آغازین قرار دارند در نظر بیاورید! آیا دلیل ناکامی آرمانشهرها صرفاً ناکارآمدی تکنولوژی کمونیستی و فاشیستی بوده؟ و آیا واقعاً این تکنولوژی‌ها قادر به آفرینش «انسان نو» بوده‌اند؟ به سادگی می‌توان نتایج فجیعی را که این تکنولوژی‌ها در زمینه سیاسی به بار می‌آورند، درک کرد.

س: برای نمونه؟

ج: من در حال نگارش کتابی درخصوص این موضوع هستیم. طبیعت بشری زیربنایی است که باورهای اخلاقی ما روی آن شکل می‌گیرد. چنانچه پیشرفت‌های تکنولوژیک در آینده این امکان را فراهم آورد که به گونه‌ای بی‌سابقه به دستکاری و کنترل رفتارهای انسان بپردازیم، و اگر منکر شویم که همه انسانها برابرند، چه پیش خواهد آمد؟

س: اخیراً دولت بریتانیا تکثیر یاخته‌های انسان در آزمایشگاه (انسان آزمایشگاهی) را با اهداف پزشکی مجاز دانسته است. آیا تنها باید به پژوهش‌های علمی و تکنولوژیک بسنده کرد؟

ج: آری، بر این باورم که باید چارچوبی نهادی ایجاد کنیم که به ما اجازه دهد تصمیم بگیریم این تحقیقات را در چه زمینه‌هایی ادامه

○ فوکویاما: اگر از زاویه نوآوری‌های علمی و تکنولوژیک به تاریخ نگاه کنیم، شاید تاریخ پایان نیافته است. پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی که در زمینه بیوتکنولوژی تحقق یافته، برای اثبات این گفته کافی است.

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی